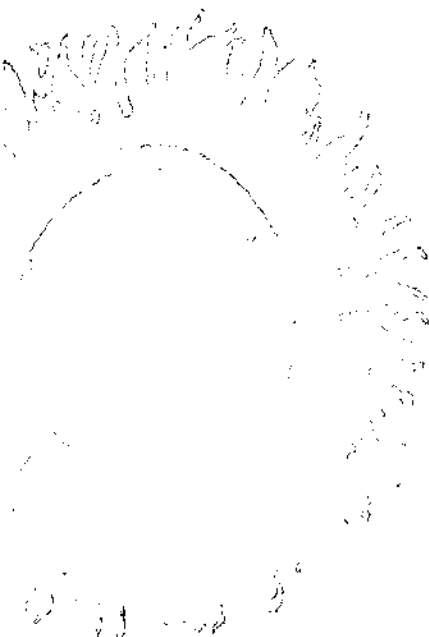


انسان جامعه‌شناختی و مرزهای آن

● محمد رضا جوادی یگانه
پژوهشگر علوم اجتماعی

کتاب «انسان اجتماعی: جستاری درباب تاریخچه‌منا و نقد مقوله نقش اجتماعی» نوشته رالف دارنورف و ترجمه غلامرضا خدیوی در پائیز ۱۳۷۷ توسط نشر آگه در ۱۵۱ صفحه منتشر شده است. این کتاب ترجمه متن آلمانی است که در سال ۱۹۷۴ به چاپ رسیده است. چاپ اول کتاب در سال ۱۹۵۸ بوده و تا سال ۱۹۷۷، به چاپ پانزدهم رسیده است. نویسنده هدف اصلی نگارش کتاب را تأمل و اندیشه درباب هیئتی بنام «انسان اجتماعی» و جستجو درباب مقوله‌ای بنیادین برای تحلیل‌های مستقل و جامعه‌شناسانه درباره مسائل کنش اجتماعی می‌داند این کتاب که دارنورف آنرا در سال ۱۹۶۳ کهنه می‌داند، در ابتدای تکامل علمی وی نوشته شده و نقدهای فراوانی را برانگیخته است. ولی نویسنده در عین غیر قابل قبول دانستن بسیاری از آنچه در کتاب آمده است - و بپذیرش تزیین اصلی آن - کتاب را بدون تغییر، تجدید چاپ کرده است. کتاب حاضر به لحاظ پرداختن به تعریفی از موضوع جامعه‌شناسی و ترسیم مرزهای این موضوع، فلسفه جامعه‌شناسی و از حیث وارد شدن در موضوعات و مباحث اساسی این رشته و بویژه بحث مفصل درباره مفهوم نقش اجتماعی، کلیات یا مبانی جامعه‌شناسی است. در مقاله حاضر،

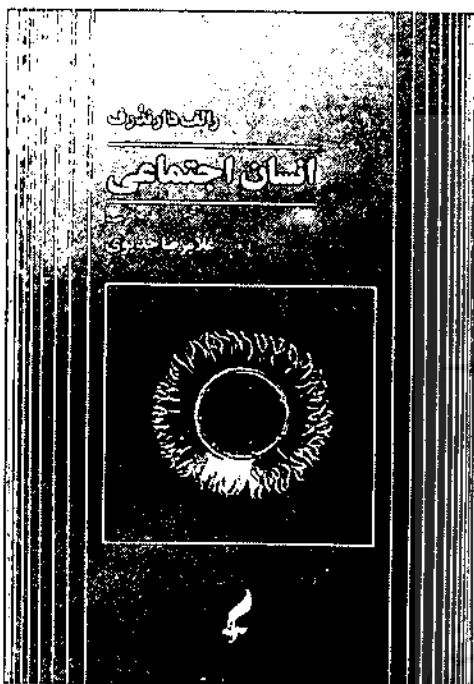


تلاش بر این است که ابتدا مطالب کتاب، در چارچوبی منطقی و طبقه‌بندی شده ارائه شود. سپس نقدهای وارد بر کتاب از نظر محتوا و ترجمه، ذکر گردد.
الف) معرفی اجمالی کتاب
۱- انسان جامعه‌شناختی

میز در تجربه روزمره ما با میز مورد بررسی فیزیکی تفاوت دارد. انسان روزمره نیز با انسان مورد بررسی زیست‌شناس تفاوت دارد. به همین سان می‌توان انسان اقتصادی، انسان روانشناختی، انسان سیاسی و انسان جامعه‌شناختی نیز وضع کرد که هر یک جنبه‌هایی از انسان واقعی و جامع را به نمایش گذارند همان گونه که انسان اقتصادی - که همواره محاسبه سود و زیان را می‌کند - در جهان خارج وجود ندارد و کاملاً با انسان تجربه روزمره ما تطبیق نمی‌کند، می‌توان انسان جامعه‌شناختی را هم انسان تصور کرد که مورد بررسی جامعه‌شناسی قرار می‌گیرد و البته انسان تام و تمام نیست. در دیدگاه جامعه‌شناختی، جامعه بعنوان واسطه بین ما و جهان خارج قرار می‌گیرد و با واقعیت آزار دهنده خویش، مرام خود را بر ما تحمیل می‌کند. اگر بناست جامعه‌شناسی علمی پایه ریزی شود، باید عناصر اولیه آن در نقطه تلاقی فرد و جامعه وجود داشته باشد. نقطه شروع نمی‌تواند فرد و شخصیت او باشد زیرا در این صورت جایی برای شناخت واقعیت جامعه باقی نمی‌ماند و نیز نمی‌تواند گروه باشد، زیرا در آنجا نیز راهی برای شناخت افراد و شخصیت آنها نیست. عده‌ای نقطه شروع و آغاز تحلیل را «رابطه اجتماعی» یا «کنش اجتماعی» دانسته‌اند که مفاهیمی رسا نیست و مشکلاتی را بدنبال خواهد آورد. آنچه می‌تواند نقطه تلاقی فرد و جامعه قرار گیرد، انسان جامعه‌شناختی است، یعنی انسان به عنوان حامل نقش‌های اجتماعی از پیش شکل گرفته. تحویل انسان روزمره به انسان جامعه‌شناختی تصویر واقعیت نیست، بلکه سازه‌ای علمی است برای روشن کردن جنبه‌های تاریک واقعیت.

۲- تاریخچه مفهوم نقش

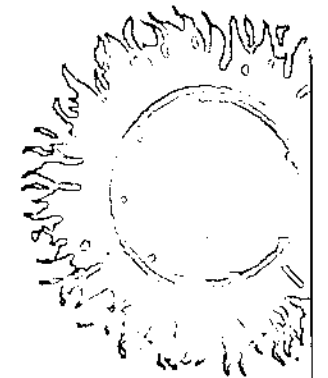
نقش و کلمات مرتبط با آن مانند نقاب (ماسک) شخصیت، خصلت و... در نمایشنامه‌ها از زمان‌های قدیم بکار گرفته شده‌اند و معانی آنها نیز نزدیک به معنایی است که ما امروزه از نقش مراد می‌کنیم؛ زیرا در آن ادبیات نقش چیزی است جدای از خود بازیگر و مجموعه‌ای از رفتارهاست که بار رفتارهای دیگر هماهنگ است و این رفتارها یاد گرفتنی است و هیچ نقشی تمامیت بازیگر را در بر نمی‌گیرد. مفهوم نقش و مفاهیم مرتبط با آن در تئاتر از افلاطون تا لایبسونی،



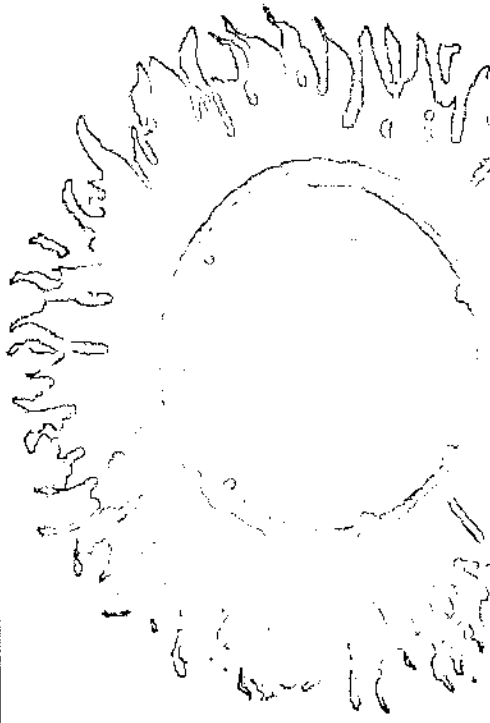
لوتر، شکسپیر و سروانتس یافت می‌شود. تفاوتی که نقش اجتماعی با نقش در معنای تاتری آن دارد این است که نقش اجتماعی به خلاف نقش تاتری جزئی از شخصیت فرد است.

۳- تعریف نقش

می‌توان با اطلاع از صفاتی که یک فرد دارد - مانند مرد بودن، مسن بودن، راننده بودن و... تا اندازه‌ای او را شناخت. یک فرد در یک «میدان وضعیتی خاص» با تعداد محدودی از افراد ارتباط دارد. فرضاً در یک میدان وضعیتی بعنوان پدر با مادر و دختر ارتباط دارد و در یک میدان وضعیتی دیگر بعنوان معلم با افراد دیگری مانند والدین دانش‌آموزان همکاران و مافوق‌های اداری. تعداد وضعیت‌هایی که هر کس در آن قرار می‌گیرد، با پیچیدگی‌های جامعه بیشتر می‌شود. هر وضعیت اجتماعی می‌تواند مجموعه‌ای از قطاع‌های وضعیتی باشد. مثلاً وضعیت محلی شامل قطاع معلم به دانش‌آموز، قطاع معلم - والدین، قطاع معلم - همکاران و قطاع مافوق‌های اداری است. البته ما با شناسایی فرد از طریق وضعیت‌هایی که در آن قرار می‌گیرد، هرگز او را به تمامی نمی‌شناسیم. اما در هر حال این وضعیت‌ها شناخت زیادی به



به نظر می‌رسد دارندورف
بین خصلت فراسرز مینی
انسان واقعی
با خود این انسان خلط کرده است،
آنچه که قابل جمع با انسان جامعه
شناختی نیست
خصلت فراسرز مینی
انسان است
و نه خود انسان روز مره.



کتاب حاضر، به لحاظ پرداختن
به تعریفی از موضوع
جامعه‌شناسی
و ترسیم مرزهای این موضوع،
فلسفه جامعه‌شناسی
و از حیث
وارد شدن در موضوعات
و مباحث اساسی
این رشته،
کلیات یا مبانی جامعه‌شناسی است.

خطر تعقیب قانونی به همراه دارد و مجازات‌های تخطی از آن توسط قانون و نهادهای شبه حقوقی تعیین شده است. مجازات‌های مربوط به نهادهای شبه حقوقی، با محکمه و دادگاه قانونی تفاوت دارد و مواردی از قبیل تکثیر از جانب کلیسا یا اخراج از حزب و یا از کار و یا حذف از فهرست یک سازمان صنفی را شامل می‌شود. نهادهای شبه حقوقی از این طریق، رعایت شیوه‌های رفتاری مورد انتظار خود را تضمین می‌کنند. انتظارات اجباری هسته مرکزی و اصلی هر نقش اجتماعی را تعیین می‌کند و تمام ضمانت‌های اجباری آن، از نوع منفی است.

ب. انتظارات ایجابی: در این نوع از انتظارات نیز هر چند ضمانت‌های اجباری منفی غالب هستند اما کسی که آن‌ها را مرتباً رعایت می‌کند هواداری و دوستی دیگران را برای خود بدست می‌آورد.

ما می‌دهد. برای هر وضعیتی که فرد در آن قرار می‌گیرد، الگوهای رفتاری متناسب با آن وجود دارد که به آن نقش اجتماعی می‌گویند. بنابراین نقش اجتماعی مجموعه انتظاراتی است که در جامعه‌ای معلوم در مورد رفتار دارندگان یک وضعیت اجتماعی وجود دارد. به عبارت دیگر وضعیت‌ها بیانگر «کجایی» فرد در جامعه هستند و به وی می‌گویند که در کجا قرار دارد و نقش‌ها به وی می‌گویند که در این وضعیت‌ها چه باید بکند یا حداقل چه انتظاری از وی می‌رود. این انتظارات از نقش دو گونه است: صفات نقشی که به جنبه‌های ظاهری ایفایکننده نقش‌ها برمی‌گردد و رفتار نقشی که به رفتار حاملان این وضعیت‌ها مربوط می‌شود. می‌توان انتظارات از ایفاگری یک نقش معین را به انتظارات در هر قطاع وضعیتی نیز تفکیک کرد، مثلاً انتظارات از معلم در قطاع معلم دانش‌آموزان، معلم والدین و...

نقش‌های اجتماعی ونحوه مواجهه فاعل کنش باین نقش‌ها از موضوعات مهم جامعه‌شناسی است. برای بررسی دقیق‌تر مفهوم نقش باید به سوال‌های زیر پاسخ داد:
- چگونه نقش‌ها رفتار فرد را شکل می‌دهند؟
- جامعه که مرجع تعیین‌کننده نقش‌ها است چه‌صاحبیتی دارد؟
- اعتبار و الزام نقش‌های اجتماعی چگونه تعیین می‌گردند؟

۴- چگونگی شکل دهی رفتار فردی توسط نقش
هرگاه یک نقش به فردی واگذار شود، همراه با آن الزام‌ها و تضمین‌های لازم نیز، بر فرد تحمیل می‌شود. هسته هر نقش اجتماعی، انتظاراتی است که فرد ملزم و مجبور به رعایت آنهاست. اجباری بودن این انتظارات رفتاری از آنجاست که جامعه ضمانت‌های اجباری لازم را در اختیار دارد تا با کمک آنها فرد را مجبور به پیروی از دستورالعمل‌های خود کند. ضمانت‌های اجباری هم جنبه مثبت دارند و هم جنبه منفی، اما بیشتر لازم است به ضمانت‌های اجباری منفی توجه شود، زیرا ضمانت‌های اجرائی مثبت، هم تن به عملیاتی شدن نمی‌دهند و هم نمی‌توانند فشار وارد بر افراد برای پیروی از انتظارات نقش را توجیه کند. انتظارات نقش رامی‌توان به سه دسته کلی تقسیم کرد.

الف. انتظارات اجباری: انتظاراتی که پشت کردن به آنها

مترجم کتاب،
برای اصطلاح
homo sociologicus
معادل «انسان اجتماعی»
را برگزیده است.
در حالیکه
معادل مناسب برای واژه مذکور
«انسان جامعه‌شناختی» است
یعنی انسان،
آنگونه که علم جامعه‌شناسی
بدان نگاه می‌کند.

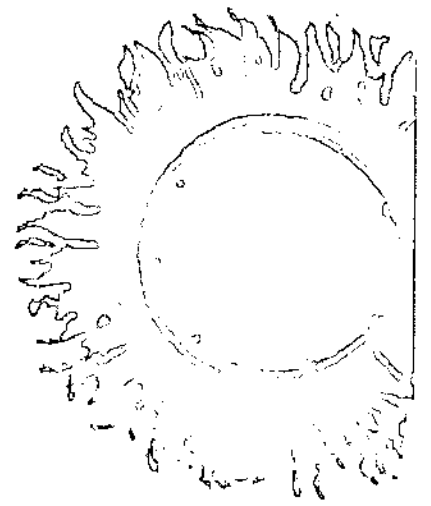
ج. انتظارات اختیاری: کسی که این انتظارات را بجامی آورد، می‌تواند بیش از هر چیز به ضمانت‌های اجباری یعنی پاداش‌ها امیدوار باشد. انجام انتظارات اختیاری در مؤسسات و احزاب یکی از شرایط اصلی پیشرفت است. شکل زیر نشان‌دهنده انتظارات نقش و تضمین‌های آن برای یک خزاندار کلوب فوتبال شهر است.

چون ضمانت‌های اجباری اموری ملموس هستند. بهترین وسیله برای طبقه‌بندی نقش‌ها و نیز برای تعیین میزان اهمیت یک نقش، محسوب می‌شوند.

۵- چستی جامعه در مقام تعیین‌کننده نقش‌ها
جامعه ماهیتی غیر از مجموع افراد تشکیل‌دهنده آن دارد، اما این جامعه که انتظارات نقش را تعیین می‌کند چیست و چگونه می‌توان آنرا شناخت؟ مراد از این جامعه دولت نیست، زیرا بسیاری از انتظارات ایجابی و اختیاری با قانون و دستورالعمل اداری تعیین نمی‌شود. برای پاسخ به این پرسش، می‌توان مساله رابه این صورت مطرح کرد که هر فرد یا ایفای هر نقش درقطاع وضعیتی خاصی قرار می‌گیرد که در آن قطاع با افراد محدودی سروکار دارد. این افراد که به اسم گروه مرجع شناخته می‌شوند، ملاک ارزشیابی برای عملکرد فرد و نیز تعیین‌کننده انتظارات او هستند. بنابراین هرقطاع از وضعیت و نقش، رابطی را بین حامل یک وضعیت و یک یا چند گروه مرجع ایجاد می‌کند. بسیاری از انتظارات اجباری در حوزهای یافت می‌شوند که تمامی جامعه و نظام حقوقی آن به گروه مرجع فرد تبدیل می‌گردند و دستورالعمل‌های قانونی در آن حوزه وضع می‌شود. بحث از تعارضات نقشی نیز تا اندازه‌ی زیادی با توجه به قطاع‌های نقشی قابل شناسایی است. در یک نقش گروه‌های مرجع در هر قطاع، فرضاً قطع معلم - دانش‌آموزان و قطاع معلم - همکاران اداری - انتظارات نقشی متفاوتی دارند

نوع انتظارات	نوع ضمانت‌های اجباری		مثال
	مثبت	منفی	
انتظارات اجباری	-	جرایم قانونی	صداقت بر امور مالی
انتظارات ایجابی	هواداری	طرد اجتماعی	شرکت فعال در نشست‌ها و جلسات کلوب
انتظارات اختیاری	عزت و احترام	تندر	جمع‌آوری داوطلبانه پول و نظایر آن برای کلوب

تحویل انسان روزمره به آسان جامعه‌شناختی،
تصویر واقعیت نیست
بلکه سازهای علمی است
برای روشن کردن جنبه‌های تاریک واقعیت.



که گاهی باعث تعارض می‌شود.

۶- چگونگی تضمین الزام نقش‌های اجتماعی

برای شناخت نحوه واگذاری نقش‌ها به افرادی توان‌سازمانی از وضعیت‌های متصور برای جامعه و نیز مجموعه‌های از انسان‌های عاری از هر نقشی را در نظر گرفت. برای هر فرد تعداد نامحدودی وضعیت‌متصور است ولی در عمل اینگونه نیست. یعنی عوامل مختلف زیستی و اجتماعی موجب می‌شود که هر فرد تعداد مشخصی از این وضعیت‌ها را اشغال کند و نقش مناسب با آن را برعهده بگیرد. نقش‌های انتسابی مانند جنسیت، زمان تولد (سن)، محل سکونت و نژاد، بنون‌اختیار و خواست فرد به وی واگذار می‌شود. نقش اکتسابی با اراده و دخالت انسانی بدست می‌آید و در جامعه جدید نظام تربیتی یکی از تعیین‌کننده‌ترین معیارهای کسب وضعیت‌ها در جامعه توسط افراد است.

هر فرد، باید نقشی را که به وی واگذار می‌شود - چنان‌تناسبی و چه اکتسابی - بشناسد. فرایند جامعه‌پذیری وسیله‌ای برای درونی کردن انتظارات والگوه‌های رفتاری است. انسان محض از طریق جامعه‌پذیری، نقش‌ها را برعهده می‌گیرد و انسان اجتماعی می‌شود. برای جامعه، جامعه‌پذیری فرایند فردزایی و کنترل فردیت فرد است و برای فرد، جامعه‌پذیری درونی کردن جامعه در خود است.

مهمترین فرایند اجتماعی که پذیرش نقش‌ها را همراهی می‌کند، درونی ساختن تضمین‌هایی است که کنترل رفتار فرد را برعهده دارند. در نهایی‌ترین صورت این فرایند، تمام رفتارهای فرد توسط جامعه پیش‌بینی و کنترل می‌شود.

۷- ایهامات در مفهوم نقش

در برابر هر نقش، یک وضعیت وجود دارد. علمای مانند لیتنن بجای وضعیت (position) از مفهوم منزلت یا پایگاه (status) اجتماعی استفاده کرده‌اند. اگر از منزلت معنای «وضعیت فرد در سلسله مراتب حیثیت اجتماعی» را در ذهن داشته باشیم. مساله دیگر این است که آیا نقش، همان رفتار قاعده‌مند و واقعی افراد است، یا هنجارها و انتظاراتی است که جامعه برای هر وضعیت ایجاد کرده است؟ به نظر می‌رسد انتظارات از فردی که در یک وضعیت خاص قرار می‌گیرد،

اگر هر انسان دارای خصلتها و ابعادی مخصوص به خود است که تحت قالب انسان جامعه شناختی در نمی‌آید، پس رشد انسان جامعه شناختی نیز عرصه را بر ابعاد مذکور تنگ نخواهد کرد.

علوم اجتماعی و نتایج تحقیقات آن، نیرویی به دنبال دارد که چنانچه مهار نشود، با چنان قدرتی علیه فرد و آزادی‌های او عمل می‌کند که یک اخلاق مستقل از علم به هیچ وجه قادر به متوقف ساختن آن نیست.



تعریفی بهتر برای نقش باشد تا رفتار واقعی فرد در آن وضعیت.

۸- روش علمی بررسی نقش‌های اجتماعی

برای شناسائی نقش‌ها، گام اول طبقه‌بندی نقش‌ها است. یکی از طبقه‌بندی‌های نقش، تقسیم‌کردن آن، به گونه‌هایی مانند نقش سنی، نقش جنسی و... است. راه دیگر، طبقه‌بندی بر حسب انواع انتظارات نقش است گام دوم شناسائی گروه‌های مرجع هر نقش است و نیز میزان اهمیت نسبی گروه‌های مرجع در هر نقش. گام سوم نیز شناسائی و تقریر انتظارات نقشی و ضمانت‌های اجرایی آن است. یکی از موضوعات مهم دیگر در بررسی نقش‌ها، تعارض انتظارات درون نقش و نیز تعارضات بین نقش‌هاست.

۹- مرزهای انسان جامعه‌شناختی

اگر چه مفهوم نقش اجتماعی در بسیاری از متون جامعه‌شناختی وارد نشده و جایی ندارد، اما تمام مسائل جامعه‌شناسی حول محور انسان جامعه‌شناختی هستند نه انسان واقعی. هر انسان جدای از نقش‌هایی که برعهده می‌گیرد، یک بعد فراسرزمینی نیز دارد که به وی خصلتی منفرد و مستقل از سایر افراد نوع انسانی می‌دهد و این خصلت، با مرگ هر فرد، همراه او دفن خواهد شد. در برابر این انسان منفرد، انسان جامعه‌شناختی یک نیمه انسان غریبه مصنوعی است ولی تنها از طریق همین انسان است که دنیا برای ما قابل شناسایی است.

پارادوکسی که در اینجا وجود دارد این است که درینو تولد جامعه‌شناسی، علم جدید هم می‌خواست واقعیت جامعه را برای ما قابل فهم سازد و هم فرد را به آزادی برای انتخاب اهداف خود راهنمایی کند. ولی در عمل هر چه فرد بیشتر قابل شناسایی شود، فردیت او کمتر خواهد شد و لذا جامعه‌شناسی در مسیر توسعه علمی خود - که ناگزیر و ناشی از خصلت جبری علم است - آزادی را فدای علم کرد. کانت نیز این مساله را تحت عنوان پارادوکس طبیعت و آزادی بررسی کرده است. از دید او، آزادی و طبیعت هر کدام جنابیت‌های خاص خود را دارند آزادی منافع عملی ما را تأمین می‌کند و طبیعت منافع علمی ما را. به نظر کانت، تضاد این دو تضاد تز و آنتی تز است و با هم قابل جمع هستند. درباره شناخت میز از نظر فیزیکی و شناخت میز از دید انسان روزمره می‌توان این دو نوع شناخت را باهم قابل

جمع دانست ولی علیرغم نظر کانت انسان جامعه شناختی و انسان روزمره، امکانات متفاوت شناخت هستند و وقتی که از حوزه مسائل عملی و پاینده و ناپایده با این دو نوع انسان نگاه کنیم، با هم متناقض خواهند بود.

انسان جامعه شناختی با گسترش خود، فضا را برای انسان روزمره یا به تعبیری انسان فراسرزمینی تنگ می‌کند و باعث محدود شدن دامنه آزادی انسان می‌شود. علوم اجتماعی و نتایج تحقیقات آن نیرویی بدنبال دارند که چنانچه مهار نشود، با چنان قدرتی علیه فرد و آزادی‌های او عمل می‌کند که یک اخلاق مستقل از علم به هیچ وجه قادر به متوقف ساختن آن نیست و دنیایی شبیه به ۱۹۸۴ جورج اورول یا دنیای شگفت‌انگیز نوی آلگوکس هاگسلی ایجاد می‌کند.^(۱) این پارادوکس بین انسان جامعه‌شناختی و انسان روزمره همواره باقی است و قابل حل هم نیست. هم انسان روزمره و هم انسان جامعه شناختی، هر دو قسمتی از جهان عملی ما هستند و اگر جامعه‌شناس بداند که بررسی‌های او، فقط انسان جامعه شناختی را به ما نشان می‌دهد و هرگز نمی‌تواند خود فرد را به ما معرفی کند، می‌تواند امیدوار باشد که با کردارهای خود بتواند کمک کند تا از انسان فراسرزمینی در برابر انتظارات بی‌حد و حصر انسان سرزمینی حمایت و حفاظت کند.

ب) نقد

۱- نقد محتوا

قبل از پرداختن به نقد محتوایی کتاب، توجه به این نکته لازم است که اول کتاب در سال ۱۹۵۸ نوشته شده و بسیاری از مطالب مربوط به نقش، پس از آن مورد بررسی قرار گرفته و اصلاح شده است و لذا بعضی از مسائلی که خواهد آمد، در متون بعدی مربوط به نقش اصلاح شده است. دوم اینکه دارنورف نیز به بعضی از این نوع انتقادات پاسخ داده و برخی دیگر را نیز قبول کرده است. که در ترجمه کتاب، پاسخ به انتقادات حذف شده است. (به استناد مقدمه کتاب، صفحه ۲۳)

۱- آنچه ابتدائاً از لغت انسان فراسرزمینی فهمیده می‌شود، تاکید بر ابعاد عام و مشابه در تمام انسانهاست در حالیکه منظور نویسنده بعد فردی و کاملاً شخصی وجود هر فرد است. از دید دارنورف بعد فراسرزمینی انسان بعدی است مقابل تمام نقش‌های وی و چیزی است که جامعه‌شناسی و

علم به صورت عام بدان راهی ندارند. مشابه همین تمایز را جرج هربرت مید با دو مفهوم من فاعلی و من مفعولی نشان می‌دهد. از نظر او من مفعولی جامعه‌ای است که در فرد درونی شده و من فاعلی، پاسخ فرد است به من مفعولی یا نحوه واکنش او به من مفعولی است. یا این وصف، لغت انسان فرا سرزمینی لغت رسایی نیست و بهتر بوده جای آن از لغت دیگری استفاده شود.

۱-۲ یکی از مهمترین انتقادات وارد بر کتاب، در نحوه پرداختن به پارادوکس انسان روزمره و انسان جامعه‌شناختی و ارائه راه حل برای آن است. مشابه این پارادوکس در باب جبر و اختیار نیز مطرح است که اگر همه افعال و اندیشه‌های بندگان از قبل نزد خداوند معلوم باشد، انسان دیگر چه اختیاری برای انجام عمل دارد. در مساله پارادوکس مورد اشاره دارندورف، بین دو سطح متفاوت می‌توان تمایز گذاشت. اگر دانشمند علوم اجتماعی در مقام ناظر بی‌طرف همه رفتارهای فرد را بتواند پیش‌بینی کند، در آن صورت شناخت و پیش‌بینی وی هیچ اثری در فعل فرد نخواهد گذاشت و این شناخت، مطلوب نیز هست.

اما از آنجا که علم همواره مورد استفاده ارباب قدرت قرار گرفته است، دانشمند علوم اجتماعی دیگر، ناظر بی‌طرف نخواهد ماند و علم او وسیله‌ای برای کنترل و تغییر جامعه به نفع ارباب قدرت خواهد شد. راه حلی که دارندورف ارائه می‌کند امیدوارانه و مبهم است. اگر جامعه‌شناسی فقط بدنبال شناخت انسان جامعه‌شناختی باشد و با گسترش آن، انسان روزمره محدودتر شود، فقط از یاد نبردن حقوق انسان روزمره چه مشکلی را می‌تواند حل کند؟

چگونه «آگاهی و تشویق تاثیر جامعه‌شناسی در جهت رفاه و آزادی فرد» ممکن است، در حالیکه جامعه‌شناسی با رشد خود آزادی فرد را از بین می‌برد؟

۱-۳ به نظر می‌رسد دارندورف بین خصلت فراسرزمینی انسان واقعی با خود این انسان خلط کرده‌است. آنچه که قابل جمع با انسان جامعه‌شناختی نیست، خصلت فرا سرزمینی انسان است و نه خودانسان روزمره. انسان روزمره یا انسان واقعی - و یا به تعبیر دارندورف انسان کامل - به دو بخش انسان جامعه‌شناختی و خصلت فراسرزمینی انسان تقسیم می‌شود. این نحوه ورود به بحث، می‌تواند در چینه‌های برای حل پارادوکس ذکر شده در بالا نیز گشود. اگر هر انسان دارای «آن» یا خصلتی مخصوص به خود است، که تحت قالب انسان جامعه‌شناختی در نمی‌آید پس رشد انسان جامعه‌شناختی نیز عرصه را برای این خصلت تنگ نخواهد کرد. شناخت علمی از انسان فقط جهل ما را از بین می‌برد و هرگز توانائی ورود به بعد فرازمینی یا فراسرزمینی انسان را ندارد. تعارض واقعی در علم و جهل است نه علم و آزادی، چنانچه اسکینر نیز در انتهای کتاب «فراسوی آزادی و شان» علیرغم دید منفی نسبت به آزادی انسان، آگاهی فرد را راه حل نجات از چنبره تاریخ و گذشته خود او و جامعه ساکن در آن می‌داند. بنابراین تمامیت انسان هرگز تحت کنترل علم در نخواهد آمد و همواره یک قسمت مهم از وجود و شخصیت وی بیرون از حیطه علم قرار خواهد گرفت.

۱-۴ در کتاب بین دو مقوله محول یا محقق بودن نقش و اکتسابی یا انتسابی بودن آن خلط شده است. نقش محول نقشی است که به فرد واگذار شده است چه انتسابی و چه اکتسابی - و نقش محقق نحوه تحقق بخشیدن به این نقش محول است و این که فرد تا چه حد انتظارات نقش را برآورده

تمامیت انسان هرگز تحت کنترل علم در نخواهد آمد و همواره یک بخش مهم از وجود و شخصیت وی بیرون از حیطه علم قرار می‌گیرد.



آمده است. که مبنا و ضرورت این کار مشخص نیست. از طرف دیگر در فصل دوم پنج پاراگراف مربوط به تعاریف نقش، شخصیت و کاراکتر رابه زبان لاتین و بدون ترجمه فارسی آمده که قاعدتاً برای خواننده فارسی زبان غیر قابل استفاده است. در یاد داشت شماره ۶۹ کتاب نیز یک پاراگراف ۱۶ خطی از لیتتن به انگلیسی و بدون ترجمه فارسی آمده است. مترجم غالباً برای اصطلاحات کتاب، معادل آلمانی آنها را ذکر کرده، ولی در مواردی بجای معادل آلمانی، معادل انگلیسی آنها آمده است (صفحات ۸۶، ۱۱۱ و ۱۱۲). این ناهمگونی‌ها در ترجمه، یکی از نقاط ضعف ترجمه است.

۲-۲ مترجم، پاسخ دارندورف به نقدهای وارد شده به کتاب را حذف کرده است. با توجه به اینکه دارندورف بسیاری از این نقدها را وارد می‌داند و نیز این نقدها رابعث توسعه مفهوم نقش دانسته است. حذف این پاسخ توجیهی نمی‌تواند داشته باشد.

۲-۳ مترجم عنوان اصلی کتاب (sociologicus homo) را به «انسان اجتماعی» ترجمه کرده‌است و در اکثر صفحات کتاب از معادل انسان اجتماعی استفاده شده‌است. اما در بعضی موارد معادل «انسان جامعه‌شناختی» را بکار برده است. (مانند صفحه ۳۱) نویسنده انسان جامعه‌شناختی را در برابر انسان اقتصادی، انسان روانشناختی و انسان سیاسی قرار می‌دهد و منظور او انسان از دیدگاه جامعه‌شناختی یا انسانی است که مورد مطالعه جامعه‌شناسی قرار دارد.

همانگونه که انسان اقتصادی، انسان روانشناختی و انسان سیاسی، بر انسانی که مورد مطالعه این علوم است دلالت دارد، اما واژه «انسان اجتماعی» به معنای انسان اجتماعی شده یا انسانی است که بعد اجتماعی دارد و نمی‌تواند معادل مناسبی برای homo sociologicus باشد

۲-۴ در مواردی نیز غلط تایپی مشاهده می‌شود. پروتستان بجای پروتستان در صفحه ۵۱، است بجای است در صفحه ۵۳، موفقیت بجای موفقیت در صفحه ۵۴، فرایند بجای فرایند در صفحه ۵۵، گفتم بجای گفتن در صفحه ۱۰۹، گاف بجای گافتم در صفحه ۲۲، تحولان بجای تحول هستند در صفحه ۶۱، تابلوای بجای تابلویی در صفحه ۶۲، رادیف بجای رادکلیف در صفحه ۹۸ و شبه بجای شبخ در صفحه ۱۳۲.

می‌سازد و آیا سعی می‌کند به انتظارات اختیاری و ایجابی نیز عمل کند و یا تنها به انتظارات اجباری اکتفا می‌کند. ۱-۵ اگر فردیت را به نداشتن نقش تفسیر کنیم، آنگاه انسان هیچ زمان فردیت ندارد. فرد هیچ گاه بدون نقش نیست بلکه در زمانهایی از محدوده عمل به نقش بیرون می‌آید. یک پدر در اداره محل کار خود، نقاب و ماسک پدری را از صورت برداشته و به ایفای نقش کارمندی می‌پردازد. هر چند فرد ممکن است با از دست دادن فرزند خود دیگر پدر نباشد، ولی نقش‌های جنسی، سنی، نژادی و... او هرگز از بین نخواهد رفت و تا زمان مرگ با اوست. یکی از انواع تعریف فردیت، می‌تواند نحوه تحقق نقش‌های فرد و دامنه انتخاب او در این زمینه باشد که عرض عریضی دارد و بنابراین باز هم می‌تواند فردیت هر فرد و استقلال و تشخیص او را نمایش دهد.

۱-۶ آنچه در کتاب به عنوان «گروه مرجع» ذکر شده، گروه محدودی است که فرد با آنها ارتباط دارد. از این تعریف برمی‌آید که این ارتباط باید عینی و رو در رو باشد. اما آنچه امروزه در باب گروه مرجع گفته می‌شود، گروهی است که فرد سعی می‌کند عمل خود را مطابق انتظارات آنها تنظیم کند و لذا شناخت او از انتظارات گروه مرجع - بدون ارتباط رو در رو - هم می‌تواند مبنای عمل برای فرد باشد.

۲- نقد ترجمه

۲-۱ در ترجمه کتاب موارد متعددی وجود دارد که علاوه بر ترجمه، متن اصلی نیز آورده شده است. به عنوان مثال در فصل هفتم، شش پاراگراف مربوط به تعاریف نقش و منزلت به انگلیسی آورده شده و در کنار آن ترجمه فارسی آن نیز

پانویس:

۱- در این دو رمان، وضعیت جامعه‌های ترسیم می‌شود که انسان‌ها به صورت کامل تحت سیطره گروه اندکی از افراد قرار دارند و تمام رفتار و کردار آن‌ها کنترل می‌شود و در دنیای شگفت‌انگیز نو بحث از تولید شبه انسانهایی کاملاً برنامه ریزی شده است و البته در هر دو رمان، در انتها انسان‌های آزاد و مستقل قد علم می‌کنند و امید به آزادی انسان در هر دو موجود است.